

دکتر حسین بشیریه*

گذار بر دموکراسی از چشم‌انداز بسیج سیاسی

چکیده:

این مقاله از دیدگاه نظریه بسیج در راه فهم نظری گذار به دموکراسی می‌کوشد، و درباره وضعیت گذار، عوامل وضعیت گذار، و اینکه کدام عوامل سبب کشیده شدن وضعیت گذار به دموکراسی می‌شود بررسی می‌کند، و برای این هدف نیز از جامعه مدنی و جامعه توده‌ای سخن می‌گوید. مقاله وضعیت گذار را متضمن تحکیم رژیم حاکم از یکسو و احتمال پیدایش رژیم دموکراتیک از سوی دیگر می‌داند، به شکل‌گیری گروه‌های اپوزیسیون در آن پرداخته، از لحاظ ساختار رژیم و توزیع منابع قدرت سیاسی نیز بررسی می‌کند. از شواهد تاریخی برای اثبات فرضیه سود می‌جوید.

واژگان کلیدی:

نظریه بسیج، گذار به دموکراسی، وضعیت گذار، جامعه مدنی، جامعه توده‌ای، اروپای شرقی، آسیای میانه و قفقاز.

* - دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:
«مبانی جامعه‌شناسی مذهبی ماکس وبر»، سال ۶۶، شماره ۲۳؛ «مبانی جامعه‌شناسی مذهبی ماکس وبر ۲»، سال ۶۸، شماره ۲۴؛ «مسائل اساسی در فلسفه سیاسی»، سال ۶۹، شماره ۲۵؛ «پیش درآمدی بر تاریخ اندیشه تساهل سیاسی»، سال ۷۰، شماره ۲۶.

مقدمه

بررسی موضوع گذار به دموکراسی از چشم‌اندازهای نظری گوناگون برای گسترش و تقویت ادبیات گذار ضرورت دارد. تاکنون گرایش این ادبیات بیشتر تاریخی و توصیفی بوده است و از لحاظ نظری نیز بیشتر به یافتن عوامل مؤثر بر پیدایش و تحکیم دموکراسی بسنده شده و کمتر گامی در جهت کاربرد چشم‌اندازهای نظری گسترده در جامعه‌شناسی سیاسی برای فهم و توضیح گذار صورت گرفته است. هدف ما در این گفتار کوشش برای فهم نظری گذار بر دموکراسی از چشم‌انداز یکی از دستگاههای نظری بزرگ در جامعه‌شناسی سیاسی یعنی نظریه بسیج است. خود نظریه بسیج نیز بیشتر در توضیح اعمال جمعی، خشونت و انقلاب‌ها به کار رفته و تا جایی که نگارنده آگاه است هیچ کوشش نظری منظمی برای فهم و توضیح گذارهای دموکراتیک از این چشم‌انداز صورت نگرفته است. از این چشم‌انداز سه پرسش اساسی مطرح می‌شود و پاسخ به این پرسش‌ها نیز با تکیه بر نظریه بسیج جستجو می‌گردد. پرسش اول این است که از چشم‌انداز نظریه بسیج سیاسی وضعیت گذار چیست و چه ویژگی‌هایی دارد. از این چشم‌انداز گذار به عنوان یک وضعیت در نظر گرفته می‌شود که در آن احتمالات گوناگونی متصور است. این برداشت در مقابل برخی دیگر از برداشت‌های رایج در ادبیات گذار قرار می‌گیرد که گذار را بیشتر به عنوان فرایندی تک خطی و گریزناپذیر می‌پندارند. پرسش دوم از این چشم‌انداز آن است که وضعیت گذار چگونه و بر اثر چه عواملی پیدا می‌شود. طبعاً باید نخست وضعیت گذاری پیدا شود تا پس از آن امکان کشمکش و بسیج منابع از سوی بازیگران پدید آید. در این گفتار سه عامل اصلی را به عنوان عوامل پیدایش وضعیت‌های گذار بررسی خواهیم کرد. پرسش سوم و اساسی‌تر این است که از چشم‌انداز نظریه بسیج، چه عواملی موجب می‌شود تا وضعیت گذار به سوی برقراری رژیم دموکراتیک کشیده شود. وضعیت گذار، وضعیتی است که در آن هم احتمال تحکیم رژیم حاکم و هم احتمال پیدایش رژیم دموکراتیک وجود دارد. در پاسخ به این پرسش در وضعیت گذار؛ به این معنی که چه نوعی از شرایط و زمینه اجتماعی وضعیت گذار را به سوی دموکراسی متمایل می‌کند؛ در این رابطه از جامعه مدنی و جامعه توده‌ای به عنوان زمینه‌های اجتماعی بسیج در وضعیت‌های گذار سخن خواهیم گفت. دوم شرایط جامعه سیاسی (در مقابل

جامعه مدنی) از لحاظ شکل‌گیری گروه‌های اپوزیسیون به ویژه اپوزیسیون دموکراتیک که می‌تواند وضعیت گذار را به سوی دموکراسی متمایل کند؛ سوم شرایط سیاسی بسیج در وضعیت گذار از لحاظ ساختار رژیم؛ به این معنی که از لحاظ توزیع منابع قدرت سیاسی در چه نوع شرایطی، امکان گذار به دموکراسی پدیدار می‌شود. البته چنانکه خواهیم دید، خود وضعیت گذار اساساً در شرایط خاص سیاسی (از لحاظ وحدت یا پراکندگی اجزاء نخبگان حاکم و جز آن) پدید می‌آید اما اینکه چه شرایطی موجب می‌شود تا وضعیت گذار پس از پیدایش به سوی برقراری رژیم دموکراتیک سیر کند، نیازمند عوامل دیگری است. طبعاً در خلال این گفتار نظری، در حد حوصله این مقاله، برخی شواهد تاریخی را از گذارهای دموکراتیک اخیر برای اثبات فرضیات خود خواهیم آورد. به این منظور در آغاز به تحلیل کشورهای اروپای شرقی و گذار آنها از کمونیسم به دموکراسی از چشم‌انداز نظری خود می‌پردازیم تا نشان دهیم که عوامل و شرایط بسیج در آنها چه تأثیراتی از لحاظ تفاوت در شیوه و الگوی گذار و پیامدهای آن داشته است. دوم اینکه در مقام مقایسه به بررسی شیوه‌های گذار در آسیای میانه و قفقاز می‌پردازیم تا ببینیم که آیا می‌توان عدم گذار و یا موانع گذار آنها به دموکراسی و نیز تفاوت آنها با نمونه‌های اروپای شرقی را بر اساس متغیرهای مربوط به بسیج سیاسی توضیح دهیم؟

I - مباحث نظری

۱ - وضعیت گذار

وضعیت گذار به دموکراسی وضعیتی است که در آن احتمال دگرگونی اساسی در ساختار دولت و دست به دست شدن قدرت سیاسی وجود دارد. در این وضعیت ممکن است سهم جناح‌ها و اجزاء گوناگون نخبگان حاکم از قدرت به سود گسترش مشارکت و رقابت سیاسی دگرگون شود و یا کل قدرت سیاسی به دست اپوزیسیون یا یکی از اجزاء آن بنیفتد. پس در وضعیت گذار هم گروه‌های درونی رژیم و هم گروه‌های مخالف خارج از عرصه قدرت درگیر کشمکش می‌شوند. به علاوه به واسطه همین کشمکش بخش‌هایی از جمعیت نیز به درجات گوناگون عمدتاً در جهت تسهیل گذار به دموکراسی بسیج می‌شوند. بنابراین می‌توان در یک

جستار جداگانه به بررسی عناصر تشکیل دهنده وضعیت گذار بدون توجه به زمینه‌های اجتماعی پیدایش آن و یا پیام‌های کوتاه مدت و یا دراز مدت آن پرداخت.

گذار به دموکراسی طبعاً متضمن وقوع مبارزه قدرت در درون جامعه سیاسی است. جامعه سیاسی از چند جزء تشکیل می‌شود: نخست رژیم حاکم که دستگاه‌های اصلی اجبار و قدرت را در تصرف انحصاری خود دارد و اصلاح، تغییر و یا واژگون کردن آن هدف اصلی در فرایند گذار به شمار می‌رود. دوم اپوزیسیون یا گروه‌های معارض و مخالف رژیم، خواه اپوزیسیون درونی و قدرت طلب یا اپوزیسیون بیرونی و اصلاح طلب و یا انقلابی که در فرصت پدید آمده در شرایط گذار به خود سازمان می‌دهند و بر طبق ایدئولوژی خود خواستار برقراری رژیم جدیدی می‌شوند. گروه‌های اپوزیسیون ممکن است در فرایند بسیج سیاسی همگی در مقابل رژیم همدست شوند و صف‌آرایی کنند و یا برخی از آنها (معمولاً گروه‌های میانه‌روتر) با رژیم سازش و ائتلاف کنند و در مقابل گروه‌های مخالف تندروتر قرار گیرند. رابطه اصلی بازیگران و بسیجگران دوره گذار چه در درون رژیم و چه در درون اپوزیسیون، منازعه بر سر قدرت دولتی است. همه گروه‌های تشکیل دهنده نخبگان رژیم خواهان تداوم قدرت خود هستند و همه گروه‌های اپوزیسیون می‌خواهند دست کم سهمی از قدرت را به دست آورند. سوم منابع منازعه که شامل همه ابزارها و امکانات مادی و غیرمادی است که نخبگان رژیم یا اپوزیسیون برای دستیابی به خواسته‌های خود به کار می‌برند. طبعاً میزان تسلط رژیم یا اپوزیسیون بر منابع و ابزارهای گوناگون قدرت احتمال موفقیت هریک در ادامه سلطه و یا دستیابی به قدرت را افزایش یا کاهش می‌دهد.^(۱)

در شرایط گذار که وضعیت تغییر احتمالی یک رژیم به رژیم دیگر است، کشمکش میان رژیم حاکم و اپوزیسیون ممکن است به پیروزی یکی یا دیگری بینجامد. به سخن دیگر، گذار به رژیم بعدی (چه دموکراتیک و چه غیردموکراتیک) قطعی نیست (هرچند در اینجا بیشتر با شرایط بسیجی سروکار خواهیم داشت که امکان گذار به دموکراسی را ایجاد می‌کنند). در شرایط گذار،

۱- چنانکه اشاره شد، نظریه‌ای بسیج سیاسی معمولاً شرایط انقلابی را به عنوان موضوع خود بررسی می‌کنند. در اینجا ما به جای وضعیت انقلابی، وضعیت گذار را از همان چشم‌انداز بررسی خواهیم کرد. اثر زیر یکی از آثار عمده در بررسی وضعیت‌های انقلابی از چشم‌انداز نظریه بسیج است: (Tukkt, 1978)

عملکرد رژیم یا اپوزیسیون در نزاع قدرت تابع چند عامل است:

رژیم و اپوزیسیون هر دو می‌کوشند با صرف منابعی قدرت سیاسی را در دست خود نگه دارند و یا به دست آورند. پس موضوع کشمکش، قدرت دولتی است؛ هر دو برای رسیدن به هدف موردنظر به منابع خود سازمان می‌دهند و آنها را به صورت سازمان یافته به کار می‌برند؛ هر دو علاوه بر کاربرد منابع موجود خود به بسیج منابع حمایتی دیگر نیز دست می‌زنند. بنابراین با توجه به کارکرد بسیج، منابع موجود در دست رژیم و اپوزیسیون ثابت نیست و ممکن است در روند کشمکش در شرایط گذار افزایش یا کاهش یابند.^(۱)

شرایط گذار را می‌توان به زبان ادبیات بسیج سیاسی، به عنوان فرصت غمیل سیاسی توصیف کرد. امکان کاربرد و سازماندهی بسیج منابع قدرت برای اپوزیسیون نیازمند پیدایش فرصت مناسبی است و وقتی این امکان پیدا شود، رژیم نیز در واکنش به بسیج منابع اپوزیسیون، در امر بسیج و کاربرد منابع خود فعال می‌شود. می‌توان گفت که وضعیت گذار و یا فرصت عمل سیاسی، وضعیتی است که در آن هزینه عمل و فعالیت سیاسی اپوزیسیون کاهش می‌یابد؛ برعکس در وضعیت ثبات سیاسی در رژیم‌های غیردموکراتیک که همواره همراه با میزان چشمگیری از سرکوب است، هزینه عمل بسیج توسط اپوزیسیون افزایش می‌یابد و فرصت عمل سیاسی محدود می‌شود؛ طبعاً این وضعیت را نمی‌توان وضعیت گذار نامید. حال باید پرسید که چه عاملی هزینه عمل سیاسی اپوزیسیون را کاهش می‌دهد و فرصت عملی برای آن فراهم می‌کند و بدین سان وضعیت گذار پدیدار می‌شود.

پیش از آنکه به این پرسش پاسخ دهیم برخی دیگر از ویژگی‌های وضعیت گذار را فهرست وار ذکر می‌کنیم:

۱. در وضعیت گذار شمار انواع نیروها و بازیگران سیاسی به شیوه چشمگیری افزایش می‌یابد و در نتیجه مواضع و نگرش‌های ایدئولوژیک نیز کثرت بی‌سابقه‌ای پیدا می‌کند.
۲. در وضعیت گذار فرایندهای دموکراتیک اتفاقی و پراکنده و پیش‌بینی ناپذیری در طی

۱- براساس یک تعریف، بسیج «روندی است که در آن یک گروه اجتماعی به سرعت بر منابعی که پیشتر بر آنها کنترل نداشته، کنترل پیدا می‌کند.» (Etzioni, 1968: 388)

مبارزات سیاسی رخ می‌دهد.

۳. ائتلافات میان نیروها و بازیگران سیاسی در این وضعیت گذرا و شکننده‌اند.

۴. مرجعیت اقتدار در این وضعیت در سایه‌ای از ابهام و تردید قرار می‌گیرد و زمینه‌های

نافرمانی و سرپیچی افزایش می‌یابد.

۵. در وضعیت گذار تمایل به دو قطبی شدن کشمکش‌های سیاسی افزایش پیدا می‌کند و در

نتیجه اختلاف‌های جزئی‌تر در درون هر دو قطب متقابل موقتاً نادیده می‌ماند.

۲- عوامل و شرایط پیدایش وضعیت گذار

فرصت عمل یا شرایط امکان گذار، بر اساس تجربه تاریخی گذارهای دموکراتیک، به یکی از سه دلیل پیدا می‌شود: یکی پیدایش اراده اصلاح رژیم از بالا، معمولاً از سوی جناح اصلاح طلب، و تساهل رژیم نسبت به اپوزیسیون و یا حتی تسهیل شرایط برای بسیج منابع از سوی گروه‌های مخالف (که همان راه گذار به ابتکار نخبگان رژیم از بالاست)؛ در این حالت ممکن است اپوزیسیون سازمان یافته‌ای از پیش پیدا نشده باشد و تنها در اثر تحول در سیاست رژیم پدیدار شود. انگیزه اصلی در ظهور وضعیت گذار یا فرصت عمل در این حالت پیدایش دو دستگی و شکاف در درون نخبگان رژیم است. دوم افزایش چشمگیر و بی سابقه در فعالیت‌های مبارزه جویانه اپوزیسیون موجود و افزایش فرصت‌های مناسب برای فعالیت آن، بدون آنکه تحولی در نگرش خود رژیم رخ داده باشد و یا نخبگان رژیم دچار چنددستگی شده باشند. عوامل گوناگونی ممکن است (به ویژه از خارج) مایه تشویق اپوزیسیون به تشدید فعالیت خود گردد. سوم در شرایطی که رژیم غیردموکراتیک اصلاح طلب نشده و در درون نخبگان حاکم نیز شکاف چشمگیری پدید نیامده و نیز اپوزیسیون (در صورتی که وجود داشته باشد) فعال‌تر از آنچه بوده است، نشده باشد، امکان پیدایش شرایط گذار و فرصت عمل در صورتی پدید می‌آید که جنبش‌ها و شورش‌های اجتماعی و توده‌ای از پایین نظم مستقر را تهدید کنند و موجب واکنش‌های مثبت اپوزیسیون و یا واکنش منفی یا مثبت رژیم گردند و بدین سان امکان بسیج سیاسی برای بازیگران دوره گذار فراهم آید. چنانکه گفتیم وضعیت گذار وضعی است که در آن

بازیگران سیاسی می‌توانند به سازماندهی و بسیج منابع و نیروهای خود بپردازند و بدین شیوه عامه مردم و یا برخی از طبقات اجتماعی را در منازعه درگیر کنند. حال توضیحات بیشتری در مورد هر یک از سه شیوه پیدایش وضعیت گذار می‌آوریم.

پیدایش وضعیت گذار یا فرصت عمل و بسیج سیاسی چنانکه گفتیم در درجه اول به همبستگی یا تفرقه نخبگان رژیم و تمایل و توانایی آنها در سرکوب و یا تسهیل و تساهل نسبت به فعالیت اپوزیسیون دارد. میان انسجام یا پراکندگی اجزاء نخبگان حاکم و امکان پیدایش وضع گذار (بسیج یا فرصت عمل سیاسی اپوزیسیون) رابطه‌ای اساسی هست. بنابر یک دیدگاه «وقتی نخبگان حاکم رو به زوال گذارند و بواسطه نزاع درونی از هم پاشند... ممکن است اپوزیسیونی نسبتاً ضعیف و حتی سازمان نایافته از نوعی که در هر رژیمی یافت می‌شود بر ضد آن قیام کند» (Eckstein, vol.4, 1965: 149). بر طبق مطالعات مختلف شکاف درونی نخبگان، ناتوانی یا عدم تمایل آنها در سرکوب و کاهش اعتماد به نفس آنها از عوامل پیدایش وضعیت گذار است. طبعاً چنانکه گفتیم، اولین مطلب در بحث از گذار به دموکراسی این است که بدانیم اساساً شرایط گذار چیست و چگونه به وجود می‌آید (قطع نظر از اینکه گذار، به دموکراسی بینجامد یا نه).

پرسش اساسی‌تر در این رابطه البته این است که چرا نخبگان حاکم بر رژیم‌های غیردموکراتیک ممکن است (الف) دچار تفرقه و شکاف درونی، (ب) گرفتار ضعف و ناتوانی و یا (ج) متمایل به تعدیل و اصلاح ساختار قدرت شوند. البته باید گفت که علل و عوامل موردنظر قطعاً در مورد انواع رژیم‌های غیردموکراتیک متفاوت‌اند. مثلاً رژیم‌های غیردموکراتیک ایدئولوژیک معمولاً به دلیل پیدایش تعبیرهای مختلف از ایدئولوژی در درون نخبگان حاکم دچار تفرقه می‌شوند. در مورد رژیم‌های غیر ایدئولوژیک ممکن است سالخوردگی یا تجمل‌گرایی و تن‌آسایی و نرم‌خویی هیأت حاکمه موجب ضعف و ناتوانی گردد. همچنین ظهور نسل تازه‌ای از نخبگان درونی در رژیم‌های غیردموکراتیک موجب تشدید «شکاف نسل‌ها» میان محافظه‌کاران قدیم و نوگرایان نسل جدید می‌گردد. فشارهای خارجی و بین‌المللی بر نخبگان رژیم‌های غیردموکراتیک نیز ممکن است موجب دگرگونی در شیوه اعمال قدرت آنها و تمایلشان به اصلاح و تعدیل ساختار قدرت گردد. به هر حال دگرگونی در شیوه برخورد رژیم با

اپوزیسیون به هر دلیلی یکی از عوامل عمده پیدایش وضعیت گذار است، زیرا هزینه بسیج سیاسی را کاهش می‌دهد. سیاست آزادسازی یا ایجاد فضای باز سیاسی در شرایط بحرانی از سوی رژیم‌های اقتدارطلب فرصت عمل و فعالیت سیاسی را گسترش می‌بخشد. البته رژیم‌های غیردموکراتیک معمولاً در واکنش به شرایط متحول به صورتی پیچیده عمل می‌کنند و چندین روش را به کار می‌گیرند و واکنش‌های گوناگونی نسبت به عملکرد اپوزیسیون نشان می‌دهند؛ مثلاً گروه‌های میانه‌رو را تحمل می‌کنند اما از فعالیت گروه‌های افراطی جلوگیری می‌کنند. بدین سان با تساهل نسبت به برخی از گروه‌ها می‌کوشند تا گروه‌های دیگر را منزوی سازند. به عبارت دیگر، در این شرایط رژیم‌ها هزینه نوعی بسیج سیاسی را افزایش و هزینه نوعی دیگر را کاهش می‌دهند. پس در وضعیت گذار هزینه‌های بسیج سیاسی لزوماً یکسان و ثابت باقی نمی‌ماند. به علاوه میزان تأثیر سرکوب نسبت به گروه‌های اپوزیسیون مختلف، متفاوت است. گروه‌های تندرو هزینه‌های بالاتر عمل و بسیج سیاسی را پذیرا می‌شوند و سطح بالاتری از بسیج را حفظ می‌کنند؛ بنابراین افزایش سرکوب لزوماً موجب کاهش عمل سیاسی آنها نمی‌شود.

برعکس گروه‌های میانه روتر اپوزیسیون، هزینه‌های بالای فعالیت سیاسی را نمی‌پذیرند و چندان خطر نمی‌کنند. با این همه نفس ترکیب سیاست‌های سرکوب و تساهل از جانب رژیم و نوسان در آنها روی هم رفته هزینه بسیج سیاسی را کاهش می‌دهد.

شیوه دوم پیدایش وضعیت گذار یا فرصت عمل و بسیج سیاسی برای مخالفان رژیم غیردموکراتیک، گسترش و تشدید فعالیت اپوزیسیون و اعمال فشار آن بر رژیم و احتمالاً وادار کردن نخبگان حاکم به اعمال برخی اصلاحات و یا عقب‌نشینی گام به گام بوده است. پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که اگر دگرگونی آشکاری در نگرش و کردار نخبگان رژیم رخ نداده باشد، در آن صورت چه عواملی به تقویت و افزایش فعالیت اپوزیسیون‌ها می‌انجامند؟

با توجه به تجربه گذارهای دموکراتیک عوامل گوناگونی ممکن است در شرایطی که شکاف آشکار یا اراده اصلاح‌گرانه‌ای در درون نخبگان رژیم شکل نگرفته باشد، مایه افزایش تکاپوی اپوزیسیون گردد؛ از آن جمله می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

- تشویق یا حمایت اپوزیسیون از بیرون (مثل نقش کلیسای کاتولیک و پاپ در رابطه با اپوزیسیون در لهستان پیش از گذار).
- اعمال فشارهای خارجی بر رژیم از سوی دولت‌های پشتیبان یا جامعه بین‌المللی و بهره‌برداری اپوزیسیون از آن (مانند از میان رفتن پشتیبانی حزب کمونیست اتحاد شوروی از احزاب کمونیست و دولت‌های اروپای شرقی در پایان دهه ۱۹۸۰).
- برخی رخدادهای تحریک‌کننده که مایه افزایش تکاپوی اپوزیسیون گردد (مانند شکست رژیم آرژانتین در جنگ فالکلند در ۱۹۸۲ و یا قضیه قبرس در یونان).
- حمایت نهادها، سازمان‌ها و جامعه بین‌المللی از جنبش‌های حقوق بشر و دموکراسی در رژیم‌های غیردموکراتیک (مانند حمایت آمریکا، ناتو و جامعه اروپا از احزاب هوادار دموکراسی در پرتغال در شرایط گذار).
- افزایش شدت بحران اقتصادی به طور ناگهانی (مانند تشدید فعالیت اپوزیسیون در شیلی در دهه ۱۹۸۰ در نتیجه تشدید بحران اقتصادی پس از یک دوره رشد اقتصادی چشمگیر در دهه ۱۹۷۰).
- پیروزی گروه‌های اپوزیسیون در کشورهای همسایه و تأثیر آن در تشویق گروه‌های مشابه (مانند تأثیر پیروزی‌های دموکراتیک در کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۱۹۸۰ در اشاعه موج گذار به دموکراسی در منطقه).
- افزایش فعالیت یا گسترش چشمگیر پایگاه اجتماعی یک حزب یا گرایش ایدئولوژیک در درون اپوزیسیون (مثلاً افزایش فعالیت و گسترش مطالبات سیاسی نخبگان و روشنفکران در درون جمعیت چینی‌های بومی تایوان).
- پیدایش گروه‌های اپوزیسیون تندرو که هزینه‌های بالای بسیج و فعالیت سیاسی را در شرایط سرکوب بپذیرند (مانند پیدایش مقاومت چریکی در شهرها و روستاهای برزیل در دهه ۱۹۶۰ در برابر رژیم سرکوبگر نظامیان).
- سومین عامل پیدایش وضعیت‌های گذار شورش‌ها و جنبش‌های توده‌ای از پائین بوده است که در شرایط فقدان شکاف یا اراده اصلاح در درون نخبگان رژیم و ضعف اپوزیسیون مایه

پیدایش وضعیت گذار می‌شود. البته تفصیل این مبحث ما را به تدریج از حیطه موضوع گذار به دموکراسی دور می‌کند و به حوزه مبحث وضعیت‌های انقلابی نزدیک می‌سازد که مبحث مشهورتری است و ادبیات جاافتاده‌تری پیرامون آن در دست است و نیازی به تکرار آن در اینجا نیست.^(۱) در اینجا کافی است اشاره کنیم که در رابطه با شرایط پیدایش جنبش‌ها و شورش‌های توده‌ای معمولاً بحث با شرایط اقتصادی بسیج توده‌ای پیش می‌آید.

براساس نظریه‌های بسیج سیاسی به طور کلی هم رشد و رفاه اقتصادی و افزایش توقعات عمومی و هم افت و بحران اقتصادی و مالی در شرایط مختلف ممکن است زمینه فعالیت و بسیج توده‌ای را فراهم آورند.

همچنین بر اساس برخی شواهد بسیج توده‌ای وقتی امکان پیدا می‌کند که دوران نسبتاً درازی از رشد و رفاه اقتصادی به ناگهان به افت و بحران اقتصادی بینجامد. برطبق این نظریه که به منحنی جی معروف است در نتیجه این تحولات شکاف تحمل ناپذیری میان توقعات فزاینده عامه مردم و امکانات رو به کاهش پدیدار می‌شود.

البته می‌توان پرسش ژرف‌تری نیز در اینجا از چشم‌انداز مبحث نهایی یعنی گذار به دموکراسی مطرح کرد و آن این است که در شرایط امکان گذار یا پیدایش فرصت عمل سیاسی برای اپوزیسیون بسیج سیاسی در متن بحران و نابسامانی اقتصادی امکان گذار به دموکراسی را بیشتر فراهم می‌کند و یا در متن رشد و رفاه و توقعات فزاینده و رونق اقتصادی؟ آیا شرایط اقتصادی بسیج توده‌ای روی گرایش‌های اپوزیسیون به دموکراسی یا رویه‌های غیردموکراتیک تأثیر می‌گذارد یا نه؟ اساساً آیا می‌توان رابطه معناداری میان نوع شرایط اقتصادی بسیج توده‌ای (بحرانی رونق) و نوع اپوزیسیون و امکان گذار به دموکراسی پیدا کرد؟ آیا مطالعه تطبیقی گذارهای دموکراتیک و غیردموکراتیک نتایج روشنی از این لحاظ به دست خواهد داد؟ البته گرچه این موضوع، اهمیت بسیار دارد اما در اینجا در کانون گفتار ما نیست و افزون بر این تعمق درباره آن و رسیدن به نتایج اثباتی در خصوص آن نیازمند آوردن شواهدی در گفتار جداگانه‌ای

۱- برای تفصیل مطلب ر.ک. به کتاب نگارنده انقلاب و بسیج سیاسی (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲)، گفتار

است. اما چنین به نظر می‌رسد که بسیج سیاسی توسط اپوزیسیون دموکراتیک که مطالباتی چون آزادی، حقوق بشر، مشارکت، رقابت و جز آن را مطرح می‌کند در شرایط رشد و رفاه اقتصادی برد و دامنه و امکان پیروزی بیشتری داشته باشد. از سوی دیگر بسیج سیاسی توسط اپوزیسیون‌های غیردموکراتیک که معمولاً مطالباتی چون برابری اقتصادی، تقوا، انضباط اجتماعی، همبستگی و جز آن را مطرح می‌کنند، در شرایط افت و بحران اقتصادی برد و دامنه بیشتری پیدا می‌کند. البته منظور تأثیر تعیین‌کننده شرایط اقتصادی بر خود اپوزیسیون‌ها نیست بلکه ظاهراً شرایط مختلف اقتصادی تأثیر تسهیل‌کننده‌ای برای بسیج و اپوزیسیون دموکراتیک و یا غیردموکراتیک دارند. در صورت غلبه اپوزیسیون دموکراتیک در صحنه مبارزات (سیاسی) مانند آنچه در اروپای شرقی پیش آمد) به هر حال، ممکن است افت و بحران اقتصادی تأثیری بر روی گرایش‌های اپوزیسیون باقی نگذارد. نوع ایدئولوژی اپوزیسیون طبعاً بازتاب ساده شرایط اقتصادی نیست بلکه محصول شرایط و مراحل توسعه تاریخی و اجتماعی و سرشت رژیم سیاسی مسلط است. به هر حال نکته اصلی هم اثر تسهیل‌کننده شرایط اقتصادی بر بسیج سیاسی است (یعنی تأثیر شرایط افت و بحران اقتصادی بر تقویت گرایش‌های غیردموکراتیک و تأثیر شرایط رفاه و رونق بر تقویت گرایش‌های دموکراتیک در اپوزیسیون و در روند بسیج سیاسی).

۳- شرایط بسیج سیاسی در وضعیت گذار

چنانکه گفتیم وضعیت گذار وضعیتی است که در آن امکان بسیج سیاسی از جانب نیروها و بازیگران سیاسی و احتمال گذار از یک رژیم به رژیم دیگر وجود دارد. بنابراین پرسش عمده‌ای که بی‌درنگ پیش می‌آید این است که شرایط امکان بسیج سیاسی چیست؟ به علاوه آیا شرایط خاصی به طور جداگانه از نظر اجتماعی و سیاسی می‌توان برای بسیج سیاسی در وضعیت گذار جستجو کرد؟ مهم‌تر از همه اینکه در تحت چه شرایطی بسیج سیاسی موجب گذار واقعی از یک رژیم به رژیم دیگر (به‌ویژه به رژیمی دموکراتیک) می‌شود؟ چنانکه پیشتر اشاره شد در اینجا سه عامل بررسی می‌شوند یکی شرایط اجتماعی بسیج در وضعیت گذار (یعنی جامعه مدنی یا جامعه توده‌ای)، دوم شرایط مربوط به جامعه سیاسی (یعنی پیدایش اپوزیسیون‌های

دموکراتیک یا غیردموکراتیک)، و سوم شرایط مربوط به خود رژیم (یعنی شکاف در درون نخبگان).

الف - جامعه مدنی و شرایط اجتماعی بسیج در وضعیت گذار

پرسش اصلی در این مبحث این است که چه شرایط اجتماعی زمینه لازم برای تمایل وضعیت گذار به سوی دموکراسی و بسیج سیاسی درآمیخته با آن را تشکیل می‌دهد؟ در رابطه با این پرسش دو پاسخ احتمالی اصلی می‌توان در ادبیات گذار یافت. یکی پاسخ نظریه پردازانی که پیدایش تمایل در وضعیت گذار به سوی دموکراسی و بسیج سیاسی لازم برای آن را نیازمند شکل‌گیری و توسعه جامعه مدنی نسبتاً نیرومندی می‌دانند (Gill, 2000, ch.5) و دوم نظریه پردازانی که پیدایش تمایل در وضعیت گذار به سوی دموکراسی و بسیج سیاسی لازم برای آن را لزوماً نیازمند شکل‌گیری جامعه مدنی نیرومندی نمی‌دانند بلکه صرف ابتکار و اقدام نخبگان رژیم از بالا را بدون قوام نهادهای جامعه مدنی برای آن کافی می‌شمرند، هرچند تکوین و تکامل جامعه مدنی را شرایط تحکیم دموکراسی می‌دانند.^(۱) در واقع نگرش اول در نقد نگرش رایج دوم در ادبیات گذار به دموکراسی پیدا شده است. از این چشم‌انداز در ادبیات کلاسیک گذار جایگاه و نقش جامعه مدنی فراموش شده و یا دست کم به اندازه کافی تئوریزه نشده است.

حال از چشم اندازی دیگرگون می‌توان پرسید که کدام یک از شرایط اجتماعی به عنوان شرایط بسیج در وضعیت گذار ممکن است به جای گذار به رژیمی غیردموکراتیک به گذار به دموکراسی بینجامد: جامعه توده‌ای یا جامعه مدنی؟ فرضیه اساسی ما این است که بسیج سیاسی در متن جامعه توده‌ای به نوعی ایدئولوژی و سازمان سیاسی پر و بال می‌دهد که با گذار به دموکراسی ناهماهنگی دارد؛ برعکس بسیج سیاسی در متن جامعه مدنی به نوعی ایدئولوژی و سازماندهی سیاسی می‌انجامد که با گذار به دموکراسی پس از فروپاشی هماهنگی بیشتری دارد. جنبش‌ها و احزاب غیردموکراتیک به بسیج توده‌ای می‌پردازند و جامعه توده‌ای نیز

۱- این نگرش در کل ادبیات اخیر گذار مسلط بوده است. به ویژه رک. به:

G. O'Donnell, P. Schmitter, L. Whitehead (eds), (1986), *Transitions From Authoritarian Rule: Comparative Perspectives*. (Johns Hopkins)

جنبش‌ها و احزاب غیردموکراتیک را پر و بال می‌دهد. به طور کلی تر بسیج سیاسی طبعاً هم در جامعه توده‌ای و هم در جامعه مدنی ممکن است اما پیامدهای گوناگونی برای نوع زندگی سیاسی و نوع گذار به همراه می‌آورد. جامعه توده‌ای زمینه اجتماعی پیدایش جنبش‌های سیاسی هویت بخش، توتالیتزر و غیردموکراتیک بوده است. برعکس جنبش‌های سیاسی دموکراتیک همواره در متن جامعه مدنی نسبتاً نیرومند تکوین می‌یابند. اپوزیسیون می‌تواند از شبکه نهادها و تشکلات مدنی گوناگون برای مبارزه خود با رژیم بهره‌برداری کند. بنابراین باید مفهوم بسیج توده‌ای را از مفهوم بسیج مدنی جدا کرد.

بر طبق نظریات جا افتاده، در جامعه توده‌ای، گسستگی اجتماعی و سرگستگی فرد زمینه مساعدی برای رشد گرایش‌های غیردموکراتیک ایجاد می‌کند. بنا به تعریف ویلیام کورنهورز در کتاب سیاست جامعه توده‌ای، جامعه توده‌ای «جامعه‌ای است که در آن نخبگان به آسانی در معرض نفوذ توده‌ها قرار می‌گیرند و توده‌ها نیز به سهولت به وسیله نخبگان بسیج‌پذیر هستند». توده‌ها وقتی بسیج‌پذیر می‌شوند که «اعضاء جامعه فاقد تعلق به گروه‌های مستقل، جماعات محلی، انجمن‌های آزاد و گروه‌های شفلی باشند». به نظر کورنهورز «طبقات اجتماعی که از جنبش‌های توده‌ای پشتیبانی می‌کنند طبقاتی هستند که دارای کمترین میزان روابط اجتماعی در بین اعضای خود بوده‌اند و این مطلب بیش از همه در مورد طبقات پایین صدق می‌کند. با این حال چون بخش‌هایی از همه طبقات اجتماعی، گسیخته و فاقد همبستگی هستند، اعضای همه طبقات در میان شرکت‌کنندگان در سیاست توده‌ای یافت می‌شود». در چنین وضعی شرایط لازم برای پیدایش جنبش‌های توده‌ای افراطی و توتالیتزر فراهم می‌آید. انسان‌های توده‌ای با از دست رفتن وابستگی گروهی و همبستگی اجتماعی بر اثر عواملی چند، آماده پذیرش ایدئولوژی‌های جدید و جان‌شینی می‌شوند که به آنها احساسی از جماعت و همبستگی و هویت می‌بخشد. (Kornhauser, 1963, 30, 90, 229)

پس نظریه جامعه توده‌ای شرایط بسیج جنبش‌های توتالیتزر و ضد دموکراتیک را توصیف می‌کند. از این رو به نظر می‌رسد که بسیج سیاسی جامعه توده‌ای مناسبتی با گذار به دموکراسی که نیازمند پیدایش گروه‌ها و اپوزیسیون دموکراتیک است، نداشته باشد. برعکس بر اساس

نظریه‌های موجود و تجربه تاریخی می‌توان نشان داد که گسترش شبکه تشکلات جامعه مدنی مانع از پیدایش جنبش‌های توده‌ای و ضدهموکراتیک (که خود نیازمند جامعه توده‌ای هستند) می‌شود. عضویت افراد در نهادها و گروه‌بندی‌های جامعه مدنی مانع از مشارکت آنها در جنبش‌های توده‌ای هویت بخش می‌گردد، زیرا نهادهای جامعه مدنی خود هویت و همبستگی در بین مردم ایجاد می‌کنند. به‌ویژه وابستگی به چندین گروه مانع از رشد و گسترش جنبش‌هایی می‌گردد که به دنبال جلب کل وفاداری فرد هستند. به‌واسطه همبستگی‌های گوناگون و پرشمار، وفاداری‌های فرد در جامعه مدنی در حوزه‌های گوناگون پخش می‌گردد و بدین سان زمینه پیدایش جنبش‌های توده‌ای تضعیف می‌شود. در جامعه مدنی پیشرفته مشارکت گروهی به جای مشارکت فردی یا توده‌ای در سیاست گسترش می‌یابد و همین مشارکت گروه‌های مدنی مبنای بسیج مدنی به شمار می‌رود. استدلال اصلی ما این است که در وضعیت‌های گذاری که در آنها تشکلات و نهادهای جامعه مدنی نیرومندتر باشند احتمال اینکه این گذار، دموکراتیک شود، افزایش می‌یابد. برعکس در وضعیت‌های گذاری که در آنها نهادهای جامعه مدنی ناتوان باشند و جامعه توده‌ای‌تر باشد، به دلیل احتمال پیدایش جنبش‌های توده‌ای، احتمال گذار دموکراتیک کاهش می‌یابد. این فرضیات را در پائین با رجوع به تجربیات تاریخی آزمون خواهیم کرد.

ب - جامعه سیاسی و اپوزیسیون در وضعیت گذار

در همه فرایندهای گذار، گروه‌های مخالف یا از آغاز حضور دارند و یا در طی مراحل بعدی پیدا می‌شوند اما به هر حال نوع و شیوه عمل آنها در الگوهای گذار و در میزان تحکیم دموکراسی تأثیر اساسی دارد.^(۱) طبعاً هر چه اپوزیسیون از لحاظ سازمانی، رهبری و توانایی بسیج منابع نیرومندتر باشد نقش بزرگتری در گذار ایفا می‌کند و احتمالاً مورد مذاکره رژیم واقع می‌شود. اما آنچه شرایط و وضعیت گذار را به سوی دموکراسی متمایل می‌سازد برجستگی اپوزیسیون دموکراتیک نسبت به گروه‌های مخالف دیگر است. حتی در صورت وقوع گذار اولیه به

۱- در گفتار جداگانه‌ای کارکردهای اپوزیسیون‌ها در گذار به دموکراسی را از جهات گوناگون بررسی کرده‌ایم. در اینجا صرفاً رابطه اپوزیسیون یا جامعه سیاسی با جامعه مدنی و شکل رژیم به عنوان سه ضلع مثلث گذار بررسی می‌شود.

دموکراسی از بالا در غیاب اپوزیسیون دموکراتیک نیرومند، دموکراسی هاله ضعیف و شکننده‌ای خواهد بود و به هر حال برای آنکه قدرت دولتی در فرایند گذار دست به دست شود باید اپوزیسیونی در کار باشد تا دست کم بخشی از آن را تصرف کند. به طور کلی فروپاشی رژیم غیردموکراتیک لزوماً به گذار به دموکراسی نمی‌انجامد بلکه احتمال تمایل وضعیت گذار به سوی دموکراسی وقتی بالا می‌رود که اپوزیسیون دموکراتیکی فعالیت داشته باشد. اپوزیسیون‌هایی دموکراتیک هستند که اولاً مطالبات اجتماعی و سیاسی عمومی را به‌ویژه در قالب مفهوم حقوق و آزادی‌های مدنی و سیاسی نمایندگی کنند و نه مطالبات خاص و محدود به گروه‌های اجتماعی، قومی و فرهنگی؛ ثانیاً دارای ساختار سازمانی آشکار و آزاد باشند؛ و ثالثاً قواعد اصلی دموکراسی یعنی مشارکت، رقابت، قاعده اکثریت و چرخش قدرت را برای همه نیروها و گروه‌ها بپذیرند. پس از فروپاشی رژیم‌های غیردموکراتیک، دموکراسی خود به خود برقرار نمی‌شود بلکه نیازمند مجموعه‌ای از نیروها و گروه‌های هوادار دموکراسی است که بر نیروهای غیردموکراتیک غلبه کنند، در غیر این صورت معمولاً رژیم غیردموکراتیک دیگری به جای رژیم پیشین برقرار می‌شود. چنانکه خواهیم دید در فروپاشی‌هایی که به گذار به دموکراسی نینجامیده‌اند و یا انواع مخدوشی از دموکراسی را برقرار کرده‌اند گروه‌های اپوزیسیون دموکراتیک ناتوان بوده‌اند. به علاوه، اپوزیسیون‌های دموکراتیک می‌توانند پیش از گذار به دموکراسی از طریق کوشش‌های فکری و اجتماعی تدارک فرهنگی لازم برای گذار به دموکراسی را پیشاپیش فراهم آورند و در شرایط بحرانی رژیم، با جناح‌های سازشگر و میانه‌روی آن کنار بیایند. اهمیت اپوزیسیون دموکراتیک برای تحکیم دموکراسی پس از گذار اولیه کاملاً روشن است زیرا معمولاً اپوزیسیون رژیم‌های غیردموکراتیک پس از فروپاشی آنها به گروه‌های حاکم تبدیل می‌شوند. به‌طور کلی اپوزیسیون‌های دموکراتیک هم در تمهید شرایط گذار به دموکراسی و هم در تحکیم دموکراسی نقش اساسی دارند. برعکس در غیاب اپوزیسیون دموکراتیک احتمال تمایل وضعیت گذار به سوی دموکراسی کاهش می‌یابد و یا فرایند گذار با شتاب کمتری پیش می‌رود. این فرضیات را نیز در بخش بعد با آوردن برخی شواهد تاریخی آزمون خواهیم کرد.

ج - شرایط سیاسی بسیج در وضعیت گذار از لحاظ ساختار نخبگان رژیم

در وضعیت گذاری که خواه به دلیل سیاست‌های اصلاح‌طلبانه رژیم، و یا قوت یابی ناگهانی و بی‌سابقه اپوزیسیون و یا وقوع شورش‌ها و بی‌نظمی‌های توده‌ای پدیدار شده باشد، و در نتیجه فرصت و امکان بسیج و عمل سیاسی اپوزیسیون افزایش یافته باشد باید دید که چه عوامل و شرایط سیاسی ممکن است وضعیت گذار را یا به سوی تحکیم رژیم غیردموکراتیک و یا به سوی تأسیس رژیم دموکراتیک بکشاند.

در ادبیات گذار به دموکراسی در دهه‌های اخیر شرایط سیاسی بسیج در وضعیت گذار، برخلاف شرایط مربوط به جامعه مدنی و اپوزیسیون، با تفصیل تمام مورد بررسی قرار گرفته است و از این رو نیازی به شرح طولانی آن در اینجا نیست. مطالعات تطبیقی موجود اساساً بر نقش و عملکرد خود نخبگان حاکم در راه‌اندازی فرایند گذار تأکید کرده‌اند. به‌ویژه پیدایش شکاف در درون گروه‌های حاکم به عنوان یکی از شرایط اساسی مطرح شده است. با پیدایش این شکاف معمولاً دو دسته یا جناح میانه‌رو و تندرو در درون نخبگان حاکم شکل می‌گیرند. وقتی جناح میانه‌رو یا اصلاح طلب نیرومند و سازمان یافته باشد و کوشش‌هایی در راه آزادسازی سیاسی به عمل آورد و جناح تندرو و یا سرکوبگر هم نتواند در برابر این فرایند ایستادگی کند، آنگاه وضعیت گذار به سوی برقراری دموکراسی اولیه متمایل خواهد شد.

هر چه شکاف در درون نخبگان رژیم بیشتر و یا گرایش به فرمیسم در آن شدیدتر باشد احتمال سازش و مصالحه میان بخش‌هایی از آن با اپوزیسیون (به‌ویژه گروه‌های مخالف میانه‌رو) بیشتر است و در صورت تحقق چنین مصالحه و سازشی وضعیت گذار به سوی دموکراسی متمایل می‌شود. البته در صورتی که در این سازش و ائتلاف گروه‌های برخاسته از نخبگان رژیم دست بالا را داشته باشند گذار محدود و کند خواهد بود. وقوع این‌گونه سازش‌ها و قراردادهای خود نیازمند شرایط خاصی است. از جمله: غلبه میانه‌روها در اپوزیسیون، عدم تمایل اپوزیسیون به صرف هزینه‌های سنگین، بازگشت‌ناپذیری وضعیت گذار، عدم کارایی سرکوب، فشارهای بین‌المللی در جهت سازش و جز آن.

چنانکه گفتیم وضعیت گذار وضعیتی است که در آن فرصت عمل و بسیج سیاسی برای

اپوزیسیون پدیدار می‌شود و در آن قدرت سیاسی مورد چالش قرار می‌گیرد و ممکن است دست به دست شود. در وضعیت گذار معمولاً دو مجموعه از بازیگران در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند: یکی مجموعه نیروهای رژیم و دوم مجموعه احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون. وضعیت گذار وقتی به پایان می‌رسد که یا رژیم حاکم از هم بپاشد و رژیم دیگری جانشین آن شود و یا اینکه اپوزیسیون سرکوب گردد و رژیم موجود بلامنازع تداوم یابد. از همین رو، وقوع یکی از این دو گزینه در نهایت بستگی به چگونگی جهت‌گیری و وضع نیروهای مسلح دارد.

حضور نیروهای مسلح و ارتش وفادار و یکپارچه در دفاع از رژیم مانع نیرومندی در تمایل وضعیت گذار به دموکراسی خواهد بود. با افزایش سرکوب و خشونت رژیم، وضعیت گذار تقریباً از میان می‌رود. برعکس ناتوانی یا بی‌تمایلی رژیم در کاربرد نیروهای قهریه و یا شکاف در درون آن نیروها و یا بی‌طرفی آنها به تقویت وضعیت گذار می‌انجامد. هر عاملی که میان رژیم و نیروهای مسلح آن فاصله بیندازد به سود وضعیت گذار تمام می‌شود؛ از جمله این عوامل می‌توان موارد زیر را برشمرد: یکی تضعیف یا تحقیر نیروهای مسلح به واسطه جنگ و درگیری‌های بین‌المللی (جنگ فالتلند در رابطه با آرژانتین)؛ دوم چند دستگی در درون ارتش و کاهش وفاداری آن به رژیم (مانند مورد رومانی)؛ سوم پشتیبانی بخش‌هایی از ارتش از اپوزیسیون به زیان رژیم (مانند فشار رؤسای ارتش یونان بر دولت سرهنگ‌ها برای مذاکره با اپوزیسیون)؛ چهارم، تردید رژیم در کاربرد نیروهای مسلح بر ضد اپوزیسیون به دلیل اختلاف نظر در درون گروه‌های حاکم (مانند مورد رژیم نظامی لهستان در پایان کار).

میزان عدم وفاداری نیروهای مسلح به رژیم طیفی را در بر می‌گیرد که از پشتیبانی تا بی‌تفاوتی، فرار، مساعدت به اپوزیسیون و مبارزه با رژیم همراه با اپوزیسیون را شامل می‌شود. همچنین زمان‌بندی بروز عدم وفاداری ممکن است متفاوت باشد و از آغاز دوره گذار تا اواسط و یا اواخر آن دوره را در بر بگیرد. به علاوه میزان عدم وفاداری ممکن است، محدود، قابل ملاحظه و یا وسیع باشد. برعکس ارتش نیرومند، یکپارچه و وفادار به رژیم مانع عمده‌ای برای گذار

II - نمونه‌های تاریخی

نخستین نمونه‌های مطالعه ما در این گفتار کشورهای اروپای شرقی هستند که بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ به درجات مختلف به دموکراسی گذار کردند، هرچند از راه‌های گوناگونی گذر نمودند و گذار آنها از لحاظ عمق و گستره دموکراسی پیامدهای گوناگونی داشت. با وجود همانندی‌ها، زمینه‌ها و عوامل دگرگونی در کشورهای مختلف وجود داشت که بر شکل گذار تأثیر می‌گذاشت. بر اساس چنین عواملی می‌توان تجربه‌های مختلف کشورهای موردنظر را توضیح داد. در همه این کشورها جز خود اتحاد شوروی که در آن وضعیت گذار یا فرصت عمل سیاسی اپوزیسیون از بالا با ابتکار عمل بخشی از نخبگان حاکم فراهم آمد، فرصت عمل یا وضعیت گذار از بیرون ایجاد شد.

البته چنانکه دیده‌ایم مسئله تنها پیدایش وضع گذار یا فرصت عمل نیست بلکه بر اساس بخش نظری بالا باید شرایط بسیج در وضع گذار مورد نظر را از لحاظ قوت جامعه مدنی، وضعیت اپوزیسیون و نیز ساختار نخبگان رژیم مطالعه کنیم تا بتوانیم شیوه و میزان گذار به دموکراسی را در هر مورد توضیح دهیم. اصلاحات گورباچف تنها فرصت عمل یا وضعیت گذار را در منطقه ایجاد کرد؛ پس از آن راه برای وقوع تحولات داخلی بر اساس شرایط درونی در هر یک از کشورها فراهم شد.

از چشم‌انداز الگوی نظری بسیج، به شیوه‌ای که گذشت، سه دسته از بازیگران احتمالی در وضعیت گذار در اروپای شرقی را می‌توان باز شناخت: یکی نخبگان رژیم، دوم اپوزیسیون و سوم عامه مردم در شرایطی که شیوه گذار از پائین بود. (در مقابل می‌توان گذار به ابتکار نخبگان را شیوه گذار از بالا و گذار با فشار اپوزیسیون را شیوه گذار از وسط توصیف کرد). در الگوی بسیج چنانکه دیدیم توده مردم پایگاه نخبگان رژیم یا نخبگان اپوزیسیون را تشکیل می‌دهند. در صورتی که فعالیت توده خود جوش و جدا از بسیج اپوزیسیون باشد، توده‌ها به عنوان بازیگر جداگانه‌ای مطرح می‌شوند. چنانکه قبلاً اشاره کرده‌ایم، سه الگوی اساسی گذار در اروپای شرقی پیدا شد: یکی گذار از بالا به ابتکار رژیم، دوم گذار با فشار اپوزیسیون و سوم گذار از پائین با فشار توده‌ها. بنابراین وضعیت‌های گذار به شیوه‌های مختلف پیدا شدند اما پس از آن، بازیگران

گوناگون در وضعیت گذار به مبارزه پرداختند. در گذار از بالا به ابتکار رژیم، سیاست‌های آزادسازی راه را برای شکل‌گیری و یا تقویت اپوزیسیون باز می‌کرد. در روسیه و یوگسلاوی بر اثر سیاست‌های نامبرده و اصلاحات از بالا شکافی میان دو سطح از نخبگان رژیم‌ها یعنی نخبگان رژیم مرکزی و نخبگان رژیم جمهوری‌ها پیدا شد و سپس اپوزیسیونی که شکل گرفت از نخبگان اخیر پشتیبانی کرد و همین اپوزیسیون نیز به بسیج توده‌های جمعیت پرداخت. در راه دوم وضعیت گذار وقتی پدید آمد که نخبگان اپوزیسیون با بسیج توده‌ای فشارهای سنگینی بر نخبگان رژیم وارد آوردند. سرانجام در راه سوم وضعیت گذار وقتی پدید آمد که با شورشها و فشارهای توده‌ای نخبگان رژیم دچار دو دستگی شدند و اپوزیسیون نیز در واکنش به این تحولات به خود سازمان داد و فعال شد؛ (چکسلواکی، آلمان شرقی، آلبانی، بلغارستان و تا حدی رومانی به این راه رفتند). بر طبق استدلال کلی ما در این گفتار وضعیت گذار وقتی متمایل به دموکراسی می‌شود که اولاً اپوزیسیون دموکراتیک غالب باشد، ثانیاً جامعه مدنی مبنای اجتماعی بسیج سیاسی را تشکیل دهد و سوم اینکه شرایط سیاسی گذار در رابطه با وضع نیروهای مسلح و ساختار نخبگان رژیم فراهم گردد.

کشورهای اروپای شرقی گرچه از لحاظ میزان توتالیتریزم و سلطه رژیم بر جامعه دارای تفاوت‌های آشکاری بودند (توتالیتریزم کامل در رومانی، چکسلواکی، آلبانی و آلمان شرقی که همگی دارای نخبگان یکپارچه و فاقد جناح‌های اصلاح‌طلب بودند، و اپوزیسیون نیز در آنها بسیار ضعیف بود؛ توتالیتریزم میانه در لهستان، روسیه و بلغارستان؛ و توتالیتریزم ضعیف و محدود در یوگسلاوی و مجارستان با گرایش به اصلاح‌طلبی در نخبگان رژیم)، اما همگی در طی سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ به دلایل و انگیزه‌ها و از راه‌های مختلف در وضعیت گذار قرار گرفتند، وضعیتی که در آن مجموعه‌ای از بازیگران و نیروها از طریق بسیج منابع خود به مبارزه پرداختند و احتمال تحکیم رژیم و یا گذار از آن هر دو وجود داشت. وضعیت گذار یا به ابتکار رژیم (به واسطه شکاف در نخبگان حاکم)، یا با فشار اپوزیسیون وی با فشارهای توده‌ای در کشورهای مختلف پیدا شده بود. گرچه سرشت رژیم سیاسی ما قبل گذار هم بر وضعیت گذار و هم بر پیامدهای آن تأثیر می‌گذارد، اما از لحاظ تحلیلی باید رژیم ماقبل گذار را از وضعیت گذار

جدا کنیم؛ آن رژیم‌ها با هر ویژگی و سرشتی که دارند به هر حال در وضعیت گذار قرار می‌گیرند و آن‌گاه این وضعیت را باید از چشم‌انداز نظریه بسیج سیاسی بررسی کنیم. طبعاً هدف ما در اینجا نه تحلیل رژیم‌های ماقبل گذار و یا مابعد گذار بلکه تحلیل وضعیت گذار بوده است. به طور دقیق‌تر بحث ما درباره عوامل مؤثر بر تمایل وضعیت گذار به سوی دموکراسی است و از این رو شرایط اجتماعی و سیاسی مؤثر بر توفیق بسیج سیاسی در وضعیت گذار و تمایل آن به دموکراسی را در کانون گفتار خود قرار داده‌ایم. پس هم اینک به بررسی این شرایط می‌رسیم.

چنانکه دیدیم یکی از شرایط امکان تمایل وضعیت گذار به سوی دموکراسی پیدایش جامعه مدنی نیرومند در مقابل جامعه توده‌ای به عنوان زمینه بسیج سیاسی اپوزیسیون است. در بین کشورهای اروپای شرقی، لهستان، یوگسلاوی، چکسلواکی، آلمان شرقی و مجارستان دارای جوامع مدنی نسبتاً خودمختار و نیرومندی بودند. برعکس در اتحاد شوروی، رومانی، آلبانی و بلغارستان جامعه مدنی بسیار ضعیف‌تر و محدودتر بود. از لحاظ تاریخی سنت جامعه مدنی در همه این کشورها پس از به قدرت رسیدن احزاب کمونیست ناچیز و محدود بود. با توجه به عقب‌ماندگی اقتصادی منطقه به طور کلی طبقه متوسط نیرومندی در هیچ یک از آن کشورها تکوین نیافته بود. در مقابل نهاد دولت در همه جا نیرومندتر و برجسته‌تر بود. البته تفاوت‌هایی میان کشورها از این لحاظ وجود داشت. به طور کلی در دوران ماقبل کمونیسم زمینه‌های اجتماعی تکوین جامعه مدنی و طبقه متوسط در روسیه، لهستان، آلمان، چکسلواکی و مجارستان نیرومندتر از دیگر کشورهای منطقه بود. در دوران سلطه کمونیسم نیز تفاوت‌های چشمگیری از لحاظ قوت و فعالیت نهادهای جامعه مدنی بین آن کشورها دیده می‌شد. چنانکه گفتیم در آن دوران نیروهای جامعه مدنی در لهستان، یوگسلاوی، چکسلواکی، آلمان شرقی و مجارستان در مقایسه با کشورهای دیگر سازمان یافته‌تر بودند. به‌ویژه سازمان‌های روشنفکری، کمیته‌های دفاع از حقوق کارگران، شوراها و اتحادیه‌های کارگری خودمختار، نهادهای مذهبی، کمیته‌های دفاع از حقوق بشر و گروه‌های دیگر در این کشورها در مقابل رژیم قد علم کردند. برعکس در روسیه، رومانی، آلبانی و بلغارستان، نهادها و تشکلات جامعه مدنی به مراتب ضعیف‌تر بودند. (Gill, 2000, ch.6)

باید توجه داشت که ضعف یا قوت جامعه مدنی لزوماً همبستگی مستقیمی با توتالیترسم و سلطه دولتی در آن کشورها نداشت. در آلمان شرقی و چکسلواکی که میزان توتالیترسم بسیار بالا بود، جامعه مدنی به دلایل تاریخی از نیروی چشمگیری برخوردار بود. همچنین در مجارستان که میزان توتالیترسم و سلطه بر جامعه بسیار پایین‌تر بود بازهم جامعه مدنی نسبتاً نیرومندی وجود داشت. برعکس در رومانی و آلبانی که دارای میزان بالایی از توتالیترسم و سلطه اجتماعی دولت بودند، جامعه مدنی، از جمله به دلایل تاریخی، ضعیف و شکننده بود. بدین‌سان می‌توان زمینه‌های اجتماعی بسیج را در این دو دسته از کشورها مقایسه کرد و نسبت تحکیم دموکراسی یا میزان گذار بر دموکراسی در آنها را با میزان قوت و ضعف جامعه مدنی در هر یک سنجید. برای نمونه در رومانی سلطه حزب کمونیست بر جامعه کامل و سراسری، و ساختار جامعه مدنی بسیار ناتوان و بی‌رتمق بود. در نتیجه نیروهای اپوزیسیون تکیه‌گاهی در جامعه مدنی نمی‌توانستند داشته باشند (و البته خود اپوزیسیون نیز تا حدی به همین دلیل ضعیف بود). از همین رو شورش‌ها و اقدامات توده‌ای موجب پیدایش وضعیت گذار در آن کشور شد و در غیاب جامعه مدنی و اپوزیسیون نیرومند، قدرت به دست بخش‌هایی از ارتش افتاد. در آلبانی و بلغارستان نیز کم و بیش وضعیت مشابهی وجود داشت و فرایند گذار اولیه به همین دلیل طولانی‌تر شد. در مقابل، چنانکه پیشتر دیده‌ایم، ساختار جامعه مدنی و زمینه‌های اجتماعی بسیج مدنی توسط اپوزیسیون دموکراتیک در لهستان، مجارستان و چکسلواکی بسیار نیرومندتر بود و فرایند گذار بدون دشواری پیش رفت. در یوگسلاوی و اتحاد شوروی وضعیت گذار به دلیل ساختار فدرال دولت متفاوت بود. در یوگسلاوی برجستگی نقش نخبگان قومی در سطح جمهوری‌ها مانع از فعالیت نقش نهادهای جامعه مدنی شد و به عبارتی بسیج قومی بر بسیج مدنی برتری یافت. نخبگان قومی خود جزئی از نخبگان رژیم حاکم در سطح جمهوری‌ها به شمار می‌رفتند. در اتحاد شوروی نیز نقش نخبگان رژیم در سطح جمهوری‌ها نسبت به نهادهای جامعه مدنی در گذار برجسته‌تر شد و بدین‌سان در این مورد نیز بسیج قومی بر بسیج مدنی غلبه یافت، هرچند به هر حال ساختار جامعه مدنی در آن کشور در دوران کمونیسم بسیار ضعیف شده بود. بدین‌سان با توجه به ساختار فدرال اتحاد شوروی، اپوزیسیون قومی و ملی در

سطح جمهوری‌ها نقش برجسته‌ای در گذار بازی کرد، هرچند با اپوزیسیون و جامعه مدنی نیز در طی فرایند گذار پیوند نزدیک یافت. پس تفاوت در وضعیت‌ها و فرایندها و شیوه‌های گذار و نیز پیامدهای گذار در کشورهای اروپای شرقی را می‌توان از یک لحاظ اساسی با رجوع به ساختار جامعه مدنی به عنوان زمینه اجتماعی بسیج از سوی اپوزیسیون توضیح داد.

پیامدهای گوناگون گذار از کمونیسم، از لحاظ میزان گذار به دموکراسی نیز با ساختار جامعه مدنی در کشورهای موردنظر همبستگی داشته است. طبعاً تجربه گذار به دموکراسی در ۲۷ کشوری که پس از انقلاب‌های سال ۱۹۸۹ و فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ و از هم پاشیدن یوگسلاوی و چکسلواکی شاهد درجات مختلف گذار از کمونیسم بودند، یکسان نبوده است. از یک چشم‌انداز اساسی یعنی میزان جابه‌جایی و چرخش نخبگان سیاسی تفاوت‌های چشمگیری در بین کشورهای موردنظر مشاهده می‌شود. در بسیاری از موارد نخبگان رژیم‌های کمونیستی ماقبل گذار توانستند موقعیت خود را در رژیم‌های جدید نیز حفظ کنند. به این دلیل و دلایل دیگر گرایش به شکل‌گیری رژیم‌های نیمه دموکراتیک و یا نیمه اقتدارطلب در بین کشورهای موردنظر چشمگیر بوده است. تفاوت‌های چشمگیری هم میان جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی و رژیم‌های اروپای شرقی و هم بین این کشورهای اخیر و رژیم‌های جدید در آسیای میانه و قفقاز مشاهده می‌شود. بدین سان صرف فروپاشی رژیم‌های کمونیستی قدیم و گذار از کمونیسم به معنی پیدایش دموکراسی نبوده است بلکه انواع گوناگونی از رژیم‌ها در این کشورها پدید آمده‌اند، هرچند گرایش‌های دموکراتیک در آنها نیز به روشنی دیده می‌شود. در واقع تنها جمهوری‌های حوزه دریای بالتیک به رژیم‌های دموکراتیک با ثبات گذر کرده‌اند. در مقابل وضعیت گذار در کشورهایی مثل روسیه، اوکراین، بلاروس، و گرجستان با ابهامات بسیار درآمیخته است. در کشورهای آسیای میانه ساختار غیردموکراتیک رژیم قدیم با وجود گذار از کمونیسم به درجات مختلف تداوم یافته و اشکال جدید اقتدارطلبی در آنها پیدا شده است. البته در بسیاری از این کشورها پیش از فروپاشی کمونیسم نسل تازه‌ای از نخبگان سیاسی به درجات مختلف پیدا شده و در برخی موارد اقداماتی در جهت اصلاح و آزادسازی سیاسی انجام داده بودند. همین نسل پس از فروپاشی کمونیسم نیز به نام ایدئولوژی دموکراسی به درجات مختلف

در هرم قدرت باقی ماند. بنا به نظر جامعه‌شناس لهستانی، واسیلیفسکی «مقایسه حدود ۹۰۰ تن از صاحب‌منصبان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در روسیه، مجارستان، و لهستان در سال ۱۹۸۸ با همان تعداد از اعضاء نخبگان در سال ۱۹۳۳، نشان می‌دهد که حدود $\frac{1}{3}$ از نخبگان و صاحب‌منصبان سال ۱۹۸۸، همچنان در سال ۱۹۳۳ دارای همان مناصب و یا مناصب مشابه بودند» (Higley, 2002, 35). همان نویسنده نشان می‌دهد که بخش‌های عمده‌ای از نخبگان حاکمه جدید در سال ۱۹۹۳، پیشتر در دوران سلطه رژیم کمونیستی، نخبگان درجه دوم به شمار می‌رفتند. این میزان در مورد روسیه ۴۹٪، در مورد مجارستان ۳۷/۴٪، و در مورد لهستان ۲۶٪ بود. نسبت نخبگانی که در قدرت باقی ماندند، به نخبگانی که پس از فروپاشی صحنه را ترک کردند، در روسیه ۸۶ به ۱۰، در لهستان ۲۳ به ۱۰ و در مجارستان ۲۲ به ۱۰ بوده است. (Higley, 2002, 36)

در جمهوری چک، اسلواکی، بلغارستان، رومانی، بلاروس و اوکراین نیز بنا به نظر اغلب ناظران وضعیت به درجات مختلف از همین قرار بوده است؛ هرچند چنانکه گفتیم پیش از گذار از کمونیسم نسل تازه‌ای از نخبگان سیاسی پدید آمده بود که اعضای آن روی هم رفته فاقد خصلت‌های ایدئولوژیک نسل پیشین بودند. «مذاکرات میزگرد» در شرایط بحرانی رژیم‌های کمونیست راهی برای برخی از نخبگان رژیم بود که قدرت و منصب خودشان را در رژیم آینده نگه دارند. گروه‌های دیگر از نخبگان رژیم وارد حوزه سرمایه‌گذاری خصوصی و یا حتی دسته‌های مختلف مافیا شدند. برخی از کادرهای احزاب کمونیست در شرایط جدید به تشکیل احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات دست زدند و بدین شیوه دوباره به مناصب قدرت دست یافتند. در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۵ روسیه حزب کمونیست بیش از دو برابر هر حزب دیگری کرسی پارلمانی به دست آورد. گذار نسبتاً صلح‌آمیز از کمونیسم نیز تا حد زیادی نتیجه تداوم بخش‌هایی از نخبگان در قدرت بود. همین تداوم در صورتی که محدود به بخشی از نخبگان قدیم باشد البته خود از چشم‌اندازی دیگر جزئی از فرایند گذار به دموکراسی است، زیرا در رژیم دموکراتیک همه گروه‌های سیاسی باید بتوانند در حکومت مشارکت داشته باشند. اما استمرار بخش‌های عمده نخبگان قدیم در قدرت موجب استمرار فرهنگ استبداد و نوع

اقتدارطلبی پنهان نیز شده است.

بر اساس پژوهش‌های موجود چرخش و دگرگونی در نخبگان در لهستان، جمهوری چک، و مجارستان بیشتر از کشورهای دیگر منطقه بوده است. در همین کشورها نیز جامعه مدنی و اپوزیسیون دموکراتیک در طی فرایند گذار نیرومند بودند. در مجارستان در انتخابات آزاد سال ۱۹۹۰ نیروهای ضدکمونیست به پیروزی چشمگیری دست یافتند. البته بعداً حکومتی ائتلافی مرکب از حزب دموکرات آزاد و حزب سوسیالیست (کمونیست قدیم) تشکیل شد. در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۴ سوسیالیست‌ها به پیروزی رسیدند. در لهستان نیز با دستیابی لخ والسا به ریاست جمهوری در نوامبر ۱۹۹۰ و پیروزی چشمگیر همبستگی در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۱، شکاف‌هایی در درون همبستگی پدیدار شد که زمینه پیروزی اتحاد دموکراتیک چپ (جناح اصلاح طلب سابق حزب کمونیست) در انتخابات ۱۹۹۳ را فراهم آورد. در چکسلواکی با توجه به سابقه دموکراتیک بهار پراگ در سال ۱۹۶۸ و به رغم سلطه سراسری حزب و تشکیل شتابزده اپوزیسیون در سال ۱۹۸۹ در قالب «جبهه مدنی»، دولت ائتلافی با اکثریت نیروهای ضدکمونیست تشکیل شد و بدین سان «انقلاب مخملی» چکسلواکی زمینه را برای چرخش چشمگیر نخبگان و اشتراک آنها در قدرت فراهم آورد. انتخابات پارلمانی ژوئن ۱۹۹۰ نیز به چرخش گسترده‌ای در نخبگان انجامید.

در برخی کشورهای دیگر منطقه چرخش نخبگان به عنوان یکی از ملاک‌های اصلی گذار به دموکراسی محدودتر بوده است. در بلغارستان ائتلافی از نیروهای کمونیست سابق و ناسیونالیست‌ها مانع از مشارکت اپوزیسیون دموکراتیک و هواداران دموکراسی شد. کمونیست‌های سابق در قالب حزب سوسیالیست سلطه سراسری خود را بر جریان گذار اعمال کردند. در مقابل گروه‌های اپوزیسیون دموکراتیک که بر حول اتحاد نیروهای دموکراتیک گرد آمدند، ضعیف بودند. حزب سوسیالیست همچنین در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۴ اکثریت کرسی را به دست آورد. در رومانی، اوکراین و بلاروس میزان چرخش نخبگان حتی کمتر بوده است و کمونیست‌های سابق بر فرایند گذار نظارت داشته‌اند. در واقع همان حزب کمونیست با نامی دیگر (حزب سوسیال دموکرات) بر دستگاه قدرت دولتی سلطه داشته است. در ژانویه ۱۹۹۰

حزب کمونیست و رهبران نظامی پس از سرنگونی چاوشسکو کنترل امور را کاملاً در دست خود گرفتند؛ در انتخابات ریاست جمهوری ماه مه ۱۹۹۰، نیروهای اپوزیسیون راه نداشتند. قوه مجریه به همان شیوه سابق بر دستگاه قضایی و رسانه‌های جمعی کنترل داشته است. در اوکراین نیز نخبگان حزب کمونیست سابق بر کل دستگاه دولت سلطه داشته و مجالی برای نیروهای دیگر باقی نگذاشته‌اند. جدایی اوکراین از روسیه نیز نتیجه کودتای رهبر حزب کمونیست محلی برای کسب استقلال در اوت ۱۹۹۱ بود؛ یعنی اپوزیسیون دموکراتیک در آن نقشی نداشت.

روی هم رفته پیشرفت دموکراسی در منطقه دریای بالتیک چشمگیر بوده است در حالی که کشورهای منطقه بالکان به واسطه عقب‌ماندگی اقتصادی، ضعف جامعه مدنی، ضعف اپوزیسیون دموکراتیک، تداوم سنت‌های سیاسی کمونیسم و اولویت یافتن مسائل قومی و ملی به کندی پیش رفته‌اند و یا گرفتار نظام‌های اقتدارگرای جدیدی شده‌اند. ضعف جامعه مدنی در بسیاری از این کشورها چنان چشمگیر بود که رالف دارندورف، جامعه‌شناس معاصر، پس از فروپاشی نظام‌های کمونیستی اظهار داشته بود که گذار به دموکراسی سیاسی و حکومت قانون در آن منطقه نیازمند گذشت شش ماه، گذار به اقتصاد بازار نیازمند گذشت شش سال و پیدایش جامعه مدنی نیازمند گذشت شش دهه خواهد بود! (Rupnik, 2002, 103)

البته در کشورهای بالتیک و اروپای مرکزی دستاوردها در هر سه زمینه چشمگیر بوده است. برقراری نظام دموکراسی پارلمانی و نظام حزبی باثبات، گسترش اقتصاد بازار (تشکیل بیش از نیمی از تولید ناخالص ملی در بخش خصوصی) و پیدایش و توسعه نهادهای جامعه مدنی و سازمان‌های غیرحکومتی در این کشورها براساس اطلاعات موجود، مطلوب بوده است. برعکس در یوگسلاوی، کشورهای منطقه بالکان (بلغارستان، رومانی، آلبانی و یوگسلاوی) و خود روسیه سیر تحولات بسیار تفاوت داشته است. برخی صاحب‌نظران از پیدایش «دموکراسی‌های غیرلیبرال» در این کشورها سخن گفته‌اند. در کشورهای بالکان در سال‌های ۱۹۸۹-۹۱ جنبش‌های اپوزیسیون دموکراتیک سازمان یافته‌ای وجود نداشت و در نتیجه در نخستین انتخابات آزاد در همه جا احزاب کمونیست قدیم پیروز شدند. برعکس در اروپای مرکزی و منطقه بالتیک سابقه سنت دموکراتیک و جامعه مدنی به انقلاب نافرجام مجارستان در

سال ۱۹۵۶، بهار پراگ در سال ۱۹۶۸ و جنبش نیرومند کارگری در لهستان باز می‌گشت. بر اساس برخی تعابیر قوت سنت جامعه مدنی در اروپای مرکزی و ضعف آن در اروپای جنوبی و بالکان را می‌توان تا حدی به سابقه امپراتوری هابزبورگ در اتریش و امپراتوری عثمانی نسبت داد. بر اساس این تعبیر تأکید بر قانون و حقوق در امپراتوری هابزبورگ بسیار بیشتر بود تا در امپراتوری عثمانی! (Kitscelt, 2001, 106) همچنین به عامل مذهب به عنوان پشتوانه قوت یا زمینه ضعف جامعه مدنی اشاره شده است. از این لحاظ می‌توان رابطه میان مذهب کاتولیک، مذهب ارتدوکس و اسلام از یک سو با قوت یا ضعف جامعه مدنی را مورد پژوهش قرار داد. (یکی از استدلال‌های رایج این بوده است که تسلط دولت بر کلیسا در مذهب ارتدوکس مانع از پیدایش فضای عمومی و جامعه مدنی شده است). عامل دیگری که برای قوت یا ضعف جامعه مدنی در شرق اروپا در ادبیات گذار مورد بررسی قرار گرفته است، همگونگی یا ناهمگونگی قومی و مسئله ملت و ملیت است. از این دیدگاه در کشورهایی که جمعیتشان از لحاظ قومی همگون‌تر بوده است گرایش‌ها و تعلقات مدنی (غیرقومی) نیرومندتر و در نتیجه جامعه مدنی پر قوت‌تر بوده است. برعکس در کشورهایی که جمعیتشان از لحاظ قومی ناهمگون‌تر بوده است، (کشورهای بالکان) گرایش‌ها، تعلقات و تمایلات قومی به‌ویژه در شرایط حساس بازسازی دولت ملی شدت یافته و از تقویت جامعه مدنی که طبعاً مفهومی فراقومی است، جلوگیری کرده است. (Kitscelt, 2001, 107)

دربارۀ وضع و حال دموکراسی در روسیه نیز که در آن سنت دموکراتیک و جامعه مدنی در دوران گذار ضعیف بود، یکی از کارشناسان چنین گفته است: «بی‌تردید، دموکراسی روسی ضعیف و تحکیم نیافته است. روسیه دارای نظام دموکراسی لیبرال نیست. نهادهای کثرت‌گرایانه برای نمایندگی منافع ضعیفند، گروه‌های ذینفعی که دارای پایگاه عمومی باشند، در حاشیه قرار دارند و نهادهایی که ممکن بود بتوانند این بی‌سامانی را جبران کنند (یعنی پارلمان، نظام حزبی و دستگاه قضایی) فاقد قدرت و استقلال‌اند. «به علاوه» حزب کمونیست فدراسیون روسیه همچنان جایگاه احزاب مخالف را در سیاست انتخاباتی روسیه اشغال کرده است». (Mcfaul,

اوضاع از لحاظ میزان گذار به دموکراسی در کشورهای قفقاز و آسیای میانه در بین جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی بدتر بوده است و در واقع به جای گفتگو از گذار به دموکراسی، اخیراً بیشتر از پیدایش اقتدارگرایی نوین در این کشورها سخن به میان آمده است. البته در این کشورها، پارلمان، انتخابات و احزاب شکل گرفته‌اند. بر اساس یک تعبیر دو شکل رژیم متفاوت را می‌توان در میان کشورهای نامبرده شناسایی کرد. (Fairbanks, 2002, 224) یکی رژیم ریاستی نیرومند که در بیشتر این کشورها مسلط است و در آن رئیس جمهوری‌های نیرومندی حکومت را در دست داشته‌اند که پیش از فروپاشی اغلب از سرکردگان حزب کمونیست بودند (ترپتروسیان در ارمنستان، شورونادزه در گرجستان، حیدرعلی‌اف در آذربایجان، عسگر آقایف در قرقیزستان). در این نوع رژیم قدرت خصلتی شخصی دارد و در رئیس جمهور متمرکز است و پارلمان‌ها و احزاب در حقیقت سهمی از قدرت ندارند. ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان کم و بیش دارای این نوع رژیم بوده‌اند. «مبنای انتخابات آزاد در جامعه مدنی، مطبوعات آزاد و نظام چندحزبی واقعی، در بهترین شرایط تا حدی نسبی وجود دارد ... جز بقایای احزاب کمونیست، احزاب دیگر کوچک و مبتنی بر شخصیت‌ها هستند». (Fairbanks, 2002, 225) با این حال رژیم‌های کشورهای نامبرده البته صرفاً «شبه دموکراسی» یا «دموکراسی صوری» نیستند، بلکه در راه گذار به دموکراسی انتخاباتی قرار دارند، هرچند ضعف عمومی ساختار دولت در این کشورها به طور کلی پس از جدایی از اتحاد شوروی فرایند گذار را کند کرده است. فقر اقتصادی گسترده پس از جدایی نیز در ضعف جامعه مدنی و احزاب سیاسی اثرگذار بوده و موجب کاهش فزاینده حمایت اجتماعی از جریان گذار به دموکراسی و احساس دل‌تنگی برای رژیم‌های ماقبل گذار شده است. (Fairbanks, 2002, 226) به‌علاوه در این کشورها «انحلال حزب کمونیست و انقباض قدرت دولتی فضای وسیعی برای ظهور جامعه مدنی بالقوه فراهم کرده است اما در حال حاضر این فضا به وسیله طوایف، گروه‌های قومی، دار و دسته‌های ذینفوذ، باندهای تبهکاران و غیره اشغال شده است». (Fairbanks, 2002, 224)

نوع دوم، رژیم‌های اقتدارگرایی است که برخلاف نوع اول در درون ساختار قدرت دولتی

نیرومندی عمل می‌کنند. ازبکستان و ترکمنستان پس از فروپاشی کمونیسم شاهد پیدایش این نوع از رژیم بودند. در واقع ساختار حزبی و دولتی و پلیسی رژیم قدیم در این موارد همچنان ادامه یافت. بدین سان عقب‌ماندگی اقتصادی، ضعف جامعه مدنی، فقدان اپوزیسیون دموکراتیک سازمان یافته و فقدان رفرمیسم در نخبگان رژیم قدیم در این کشورها، با تداوم ساختار قدرت اقتدارگرایانه همبستگی داشته است.

نتیجه‌گیری

در این گفتار کوشیدیم برای دستیابی به فهم نظری ژرف‌تری از پدیده گذار به دموکراسی و اسباب آن، از یکی از نظریه‌های عمده در جامعه‌شناسی سیاسی یعنی نظریه بسیج بهره بگیریم. از همین چشم‌انداز نظری نخست مفهوم وضعیت بسیج را توضیح دادیم. تشخیص این مفهوم به یاری نظریه بسیج چشم‌انداز متفاوتی برای تحلیل و بررسی باز می‌گشاید، در حالی که پیشتر در ادبیات کلاسیک گذار مجالی برای بازشناسی وضعیت گذار از خود گذار پدید نیامده بود. کاربرد مفهوم وضعیت گذار به علاوه ما را از چنبر برخی نقدهای بجاکه ادبیات گذار را به عرضه تحلیل تک خطی متهم می‌کنند، می‌رهاند زیرا مفهوم وضعیت گذار در برگیرنده مسیرهای اجتماعی گوناگونی است. همچنین عوامل پیدایش وضعیت‌های گذار را در قالب سه عامل اصلی بازشناسی کردیم و بر این نکته تأکید گذاشتیم که صرف پیدایش وضعیت گذار با وقوع خود گذار یکی نیست و باید به منظور عرضه تحلیل‌ها روشن بر جدایی آنها تأکید گذاشت. پس از آن به پرسش اصلی این گفتار رسیدیم، یعنی اینکه چه عواملی موجب می‌شود تا وضعیت گذار به جای تکرار رژیم غیردموکراتیک یا تحکیم آن به سوی برقراری رژیم دموکراتیک کشیده شود. الگویی که در پاسخ به این پرسش تأسیس کردیم بر سه محور استوار است: یکی شرایط اجتماعی بسیج یعنی وضعیت جامعه مدنی و جامعه توده‌ای؛ دوم، شرایط جامعه سیاسی از لحاظ شکل‌گیری گروه‌های اپوزیسیون و به‌ویژه اپوزیسیون دموکراتیک که می‌تواند وضعیت گذار را به سوی دموکراسی بکشاند؛ و سوم شرایط سیاسی بسیج در وضعیت گذار که به شکاف‌ها و اختلافات درونی و به طور کلی ساختار و صورت‌بندی نخبگان رژیم و وضعیت

نیروهای مسلح اشاره دارد. بر اساس استدلال اصلی این گفتار وضعیت‌های گذاری متمایل به برقراری دموکراسی شده‌اند که در آنها اولاً جامعه مدنی به عنوان زمینه اجتماعی بسیج نیرومند بوده، دوم اینکه اپوزیسیون دموکراتیک سازمان یافته‌ای وجود داشته و سوم اینکه، میزان چشمگیری از شکاف در درون نخبگان و نیز سلب وفاداری از رژیم یا بی‌تفاوتی نسبت به آن از سوی نهادهای اجبار صورت گرفته است. برعکس وضعیت‌های گذاری متمایل به عدم برقراری دموکراسی و یا شکل‌گیری انواعی از اقتدارگرایی و یا گذار کند و طولانی به دموکراسی شده‌اند که در آنها جامعه مدنی ضعیف و ناتوان بوده، اپوزیسیون دموکراتیک شکل نگرفته و بخش‌های عمده نخبگان قدیم بدون تغییر و تحول اساسی و با همان ساختارهای دولتی و حزبی و نظام قدیم تداوم یافته‌اند. شواهد تاریخی این پژوهش را از کشورهای اروپای شرقی و جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی در منطقه دریای بالتیک، قفقاز و آسیای میانه برگزینیم و بر اساس داده‌های موجود نشان دادیم که وضعیت اول به‌ویژه در کشورهای منطقه دریای بالتیک و وضعیت دوم در منطقه بالکان، قفقاز و آسیای میانه نمودار شده است.

بدین‌سان الگوی استدلالی این گفتار را می‌توان در دو مثلث نمایش داد:

پرتال جامع علوم انسانی

گذارهای توفیق آمیز

بحران و شکاف در رژیم

شرایط بسیج
در وضعیت گذار
به دموکراسی

جامعه سیاسی یا
اپوزیسیون دموکراتیک

جامعه مدنی نیرومند

گذارهای نیم بند یا ناکام

استمرار نخبگان و ساختار قدرت رژیم

شرایط بسیج
در گذارهای محدود
و یا نیم بند

جامعه سیاسی و اپوزیسیون
ضعیف یا غیردموکراتیک

جامعه مدنی ضعیف
یا جامعه توده‌ای

منابع و مأخذ:

- 1 - Eckstein, H., (1965), "On The Etiology of Internal War", History and Theory, vol.4.
- 2 - Etzioni, A., (1968), The Active Society, (New York, Free Press).
- 3 - Fairbanks, Charles, "Disillusionment in the caucasuss and central Asia" in *Democracy After Communism*.
- 4 - Graeme Gill, (2000), *The Dynamics of Democratization: Elites, Civil Society and The Transition Process*. (Macmillan), ch. 5.
- 5 - Higley, J. (etal), (2002), "The Persistence of Postcommunist Elites" in *Democracy After Communism*, ed. by L. Diamond and M. Plattner (Johns Hopkins).
- 6 - Kitschelt, "Accounting for Post-Communist Regime Diversity: What Counts as a Good Cause?" in *Transformative Central and Eastern Europe*, ed. by Markowski, E., (2001), Wnuk - Lipinski, Pan - ISP, Warsaw.
- 7 - Kornhauser, W., (1963), *The Politics of Mass Society*, (New York, Free Press).
- 8 - Mcfaul, Michaels, "One step forward, Two Steps Back" in *Democracy after Communism*. *Democracy after Communism*.
- 9 - Rupnik, Jacques, "The Postcommunist Divide" in *Democracy After Communism*.
- 10 - Russel, D., (1974), *Rebellion, Revolution and Armed Force*, (New York: academic Press).
- 11 - Tilly, Charles, (1978), *From Mobilization to Revolution*.